

جایگاه مردم در تاریخ سیاسی قدیم و جدید ایران بر اساس رویکرد «دوران» محور

عبدالرحمن حسنی فر*

چکیده

تاریخ سیاسی هر کشوری جلوه‌گاه عملی آن است. این حوزه سرشار از اطلاعاتی است که می‌تواند روشمند مورد شناسایی قرارگیرد. یکی از موضوعات مهم آن، تبلور مردم در عرصه سیاست است. تبلور مردم یعنی نوع نگاه سیاست و سیاستمداران به مردم و نوع نگاه و رویکرد مردم به سیاست و اصحاب قدرت که خود را در نحوه فعالیت و تعامل آن‌ها با یکدیگر در حوزه قدرت سیاسی نشان می‌دهد.

امروزه، موضوع تعامل مردم با قدرت سیاسی از تنوع بسیاری برخوردار شده و یکی از موضوعات «در حال شدن» به حساب می‌آید؛ یعنی، روزبه‌روز بر ابعاد جدید آن افزوده و تعمیق و تکمیل می‌شود. با توجه به رویکرد «دوران‌محور» با نگاهی به منابع تاریخی می‌توان به نمود مردم در تاریخ سیاسی پرداخت. شناسایی جایگاه مردم در تاریخ سیاسی در حوزه دانش تاریخ از پیچیدگی و ظرافت خاصی برخوردار است که بحث روش از الزامات مهم آن است. پرداختن به روش و بررسی موردی آن در این مقاله صورت می‌گیرد. از یافته‌های این پژوهش آن است که در منابع تاریخی و دیگر منابع اندیشه‌ای اجتماعی و سیاسی، در یک تقسیم‌بندی، دو دوران متفاوت قدیم و جدید در تاریخ سیاسی و اجتماعی مطرح است که مردم در دو جایگاه متفاوت با یکدیگر قرار دارند. جلوه‌ها و نمودهای اجتماعی و سیاسی آن‌ها با توجه به ویژگی‌هایی چون «آگاهی»، «اراده» و «کنشگری» در دوران جدید نسبت به دوران قدیم، از گستردگی، عمق و تنوع بیشتری برخوردار است.

کلیدواژه‌ها: مردم، تاریخ سیاسی جدید، دوران مدرن، تاریخ اجتماعی، ایران.

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی hassanifar@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۲۱

۱. مقدمه

در تاریخ سیاسی، مهم‌ترین نهاد اثرگذار در عرصه زندگی اجتماعی، «دولت» یا «حکومت» بوده است که از ترکیب سه جزء: ۱. سرزمین، ۲. مردم، و ۳. حاکمیت شکل می‌گیرد؛ یعنی، دولتی در تاریخ نبوده است که بدون هیچ‌یک از اجزایش، شکل وجودی مناسب و واقعی به خود گرفته باشد. با این اوصاف، نوع و نحوه تبلور وجودی هرکدام از اجزای شکل‌دهنده به دولت در طول تاریخ سیاسی متفاوت بوده است. باید اشاره کرد که نوع و نحوه تبلور وجودی مردم در تاریخ سیاسی دولت‌ها به عنوان یکی از اجزای اصلی شکل‌دهنده به آن در هر زمانی متفاوت بوده است و در عرصه عمل و نظر، واقعیت‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. در یک تقسیم‌بندی، با نگاهی به تاریخ سیاسی و اجتماعی، می‌توان دو دوران متفاوت را شناسایی کرد: دوران قدیم و «کلاسیک» و دوران جدید و «مدرن».

امروزه، که ما در وضعیتی به نام «دوران مدرن» به سر می‌بریم، نحوه ظهور در عرصه سیاست به این صورت مورد بررسی و ارزیابی و مطالعه قرار می‌گیرد که به نوعی پایه و اساس و مبنای دولت، «مردم» به حساب می‌آیند. در تاریخ سیاسی جدید، «مردم» نه تنها عضو شکل‌دهنده به دولت است، بلکه هویت‌بخش و پیش‌برنده دولت و تمام نهادهای اجتماعی نیز محسوب می‌شود. مدیریت، تقاضا، خواست و مطالبه از جانب مردم است و سیاست، در معانی حداکثری یا حداقلی آن، برآیندی از «مردم» و تک‌تک اعضای آن است. در این دوران، قهرمان‌سازی و نقش افراد قهرمان، کم و بلکه نقش فرد فرد مردم اهمیت پیدا کرده است. قهرمانان، در بهترین تعبیر، نخبگانی هستند که حاصل اراده و تدبیر جمعی و حرکت و فعالیتشان در راستای نیازها و خواست‌های «مردم» است. به عبارت دیگر، ویژگی‌ها، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های تک‌تک افراد مردم دارای اهمیت است که باعث پیشبرد بهتر امور آن، به خصوص در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی می‌شود.

نوع و نحوه ظهور مردم از منظر سیاسی و اجتماعی در تاریخ، در بررسی‌ها و مطالعاتی چون تاریخ‌نگاری و کار مورّخی یا تاریخ‌نگری و بررسی‌های مربوط به تاریخ سیاسی در تقسیم‌بندی‌های متفاوتی چون قدیم و جدید می‌تواند انجام شود. در «تاریخ سیاسی جدید»، که به نوعی بحث «مردم» از اهمیت اصلی و اساسی برخوردار شده، جایگاه آن می‌تواند مورد بررسی دقیق‌تری قرار گیرد.

نسبت مردم با سیاست در تاریخ‌های سیاسی قدیم و جدید مورد توجه بوده، ولی صورت‌های تبلوری این توجه در هرکدام از آن‌ها متفاوت است. با توجه به این مقدمه،

پرسشی که می‌تواند مطرح‌شود، این است که جایگاه مردم در سیاست در تاریخ سیاسی جدید چه تفاوتی با تاریخ سیاسی قدیم دارد. این پرسش در راستای لزوم داشتن پرسش برای مورخ و پژوهشگر تاریخ و هر پژوهش علمی است، زیرا مورخ اگر از تاریخ پرسش نداشته باشد، گرچه ممکن است مجموعه‌ای از اقوال و روایات و اخبار صحیح را فراهم آورد، این مجموعه گردآوری‌شده «تاریخ نیست» (نجفی، ۱۳۸۲: ۱۹). پس، اگر تاریخ هم نباشد، در نتیجه هیچ چیزی نیست. بنابراین، لازم است تاریخ نسبتی با زمان داشته باشد و اگر چیزی از زمان نپرسد، پاسخی هم نمی‌شود. پرسشی که در این مقاله مطرح شده یعنی جایگاه مردم در تاریخ سیاسی قدیم و جدید، پرسش امروزی است که می‌خواهد از تاریخ پاسخی برای آن بیابد.

۱.۱ سابقه، اهمیت، و ضرورت

امروزه، گرایش مورخان به سمت حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به شکل یک جریان در حال افزایش است؛ رویکردی که در زمان‌های قبل به نحوی در میان حوزه‌های مطالعاتی دیگر مطرح بود؛ یعنی، از لحاظ حوزه و دانش تاریخ، نمودهای جریانی وجود نداشت. به عبارت دیگر، نگرش به سمت زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی وجود داشت، اما به یک جریان عمومی در رشته تاریخ تبدیل نشده بود. این گرایش امروزه افزایش یافته و باعث شکل‌گیری رشته‌های جدیدی در تاریخ مثل تاریخ اجتماعی، تاریخ اقتصادی، تاریخ فرهنگی، تاریخ سیاسی و غیره شده است.

در مورد تاریخ سیاسی، به طور کلی می‌توان اشاره کرد:

موضوع تاریخ سیاسی، سیاست یا اندرکنش‌های اجتماعی معطوف به قدرت سیاسی است. ولی از آن‌جا که اندرکنش‌های مورد نظر در چارچوب بسترهای معینی شکل می‌گیرد، تاریخ سیاسی باید بستر ساختاری کنش‌ها را نیز بررسی کند تا کنشگری یا کارگزاری سیاسی را بهتر درک کند. پس، موضوع اصلی تاریخ سیاسی باید دسته‌ای از هستی‌های انسانی اجتماعی متعلق به گذشته باشد که به نوعی با قدرت سیاسی سازمان‌یافته یا ساختارمند، در ارتباط است. به عبارتی، تاریخ سیاسی اساساً با سه نوع هستی سیاسی سروکار دارد: اندرکنش سیاسی، بستر اندرکنش سیاسی و رابطه این دو (گل محمدی، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

برخی بر آن‌اند که ما از لحاظ روشی و معرفت‌شناختی در وضعیت فقدان تعریف «تاریخ سیاسی» (political history) هستیم و این وضعیت باعث بحران هویت تاریخ

سیاسی در حوزه روش‌شناسی و معرفت‌شناسی تاریخی شده است. راه حل رفع آن را در گام نخست و حرکت علمی مهم در این زمینه، رسیدن به یک چهارچوب موضوعی مطرح می‌کنند. تمرکز موضوعی در تاریخ سیاسی را مطالعه بر روی قدرت سیاسی نهادینه‌شده یعنی دولت می‌دانند (همو، ۱۳۹۰: ۳).

پرداختن به تاریخ سیاسی برای شناسایی سیاست تعیین‌یافته و واقعیت‌پیدا کرده در دوره‌های متفاوت است. این تاریخ دارای اجزاء و ابعاد و موضوعات متنوعی چون دولت، قدرت سیاسی نسبت مردم با سیاست و غیره است. بحث مردم و نسبت آن با سیاست یکی از موضوعات مهم تاریخ سیاسی است که پرداختن به آن برای فهم جایگاه آن‌ها در سیاست دارای پیچیدگی است.

توجه به جایگاه مردم در حوزه سیاست، به دلیل گسترش مفاهیم و موضوعاتی چون «شهروندی»، «اراده عمومی»، «پاسخ‌گوشدن» حکومت‌ها (accountability)، «در انحصار کسی نبودن مقامات دولتی»، «یکی شدن منافع حکومت با منافع مردم»، وضع قوانینی که «خیری برای عموم» دربردارد، اصل‌شدن این قاعده که «مردم در تشخیص و تحقق منافع خود توانا هستند»، شکل‌گیری نهادهای انتخابی، کم‌شدن میزان فلاکت‌های طبقات ضعیف و در مجموع رسیدن به پیشرفت با سرعت بیشتر، «طبقه متوسط»، «حق رأی»، «حکومت انتخابی»، «رقابت» (وینر، ۱۳۸۵: ۵۵) و غیره است که اهمیت بررسی‌ها و مطالعات تاریخی را بیشتر می‌کند.

آنچه معلوم است، این است که «مردم» یکی از اجزای تشکیل‌دهنده هر کشوری هستند و با حوزه سیاست ارتباط تنگاتنگ دارند. یکی از نظریه‌های مهم دولت و نوع نظام سیاسی که امروزه گستره نظری و عملی فراوانی پیدا کرده است، نظریه «دموکراسی» است. «دموکراسی» یا حاکمیت مردم البته ریشه تاریخی هم دارد و در دیدگاه و آرای افلاطون، فیلسوف نخبه‌گرای یونان باستان، آمده است و به آن حمله کرده و انتقاداتی به آن وارد کرده است (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۹۶). دموکراسی یونانی و حتی خیلی زمان‌های بعد، به سبب مخالفت اندیشه سیاسی مسیحی در قرون وسطا، در اکثر جوامع، نظر حاکم و غالب نبوده است. دموکراسی یونانی در منطقه محدود دولت - شهر آتن به مدت محدودی (از ۵۰۸ تا ۳۳۸ قبل از میلاد) (همان: ۸۳) آن هم به صورت «مستقیم» در بین تقریباً ۲۰ درصد از مردم که در آن زنان و برده‌ها و خارجی‌ها حق رأی نداشتند، اجرا می‌شده است. «مردم»، در منابع تاریخی و به‌جای مانده از گذشته مربوط به تاریخ ایران، در قالب

واژگانی دیگر چون رعیت، خلق، خلاق، امت، ملت، ناس، انشاء بشر، بنی آدم، آدمیان و جامعه آمده است و سهمی برای آن‌ها غیر از دوره محدود مربوط به یونان باستان در حکومت، به عنوان نوع قدرت برپا و مستقر، وجود ندارد. این که بدون تردید مردم یکی از اجزاء و ارکان شکل دهنده به هر دولت و حکومتی هستند، امری بدیهی و ابتدایی است، اما نحوه و نمود آن‌ها در حوزه سیاست به تعبیر و نوع جایگاه و رویکردی برمی‌گردد که مردم در میان سیاستمداران یا به عبارت دقیق‌تر در واقعیت عملی سیاسی دارند. شناخت دقیق این جایگاه دارای پیچیدگی و ظرافت خاصی است و ارتباط وثیقی با قدرت سیاسی دارد. در این مقاله تلاش می‌شود با توجه به رویکردی که هم در منابع تاریخی و هم منابع اندیشه‌ای مطرح شده، این جایگاه مورد واکاوی قرارگیرد.

آنچه در منابع تاریخی قابل رؤیت است، این است که در مورد میزان اعتبار مردم دو نوع رویکرد قابل شناسایی است: یکی در تاریخ سیاسی کلاسیک (قدیم) و دیگری هم در تاریخ سیاسی جدید. نکته مربوط به این تقسیم‌بندی توجه به واقعیت نظری و عملی است که عموماً وجود دارد و به نوعی از گستردگی نهادی هم برخوردار است. جایگاه مردم در هر کدام از این دو «دوران»، دارای ویژگی‌ها و تعابیر خاصی است که با رجوع به آن‌ها می‌توان تاریخ سیاسی کلاسیک (قدیم) و تاریخ سیاسی جدید و خصوصاً دوران اخیر را با توجه به حضور در آن و توانایی تعمیق‌بخشی، بهتر شناخت و به اتخاذ راهبرد درست پرداخت.

با بررسی این موضوع می‌توان دریافت که مثلاً مفاهیم سیاسی در حوزه مربوط به مردم چگونه در تاریخ خود را نشان داده است و به واقعیت پیوسته است. با این شناخت، در مرحله بعد می‌توان سازگاری یک دیدگاه را با اندیشه‌های داخلی که ریشه در هویت جامعه ایرانی دارد، بررسی کرد. این اندیشه‌ها می‌تواند بحث‌های مربوط به دین، اسلام، فرهنگ ایرانی و غیره باشد یا حتی در مقایسه با موضوعاتی که به حوزه مردم مربوط می‌شود اما وارداتی هستند، مثل دموکراسی و لیبرالیسم، باشد. این مطالعه تاریخ از نوع این مقاله که به جایگاه مردم در تاریخ سیاسی می‌پردازد، ما را به شناخت تاریخ و اشراف بیشتر نسبت به موانع و فرصت‌ها و نقاط قوت و ضعف خود واقف می‌کند، چراکه یکی از موضوعات جدی در این زمینه بحث «اسلام و دموکراسی» یا «دین و مدرنیته» است که در ادامه این‌گونه مقالات این مباحث با دقت بیشتری که ناشی از اشراف تاریخی است، می‌تواند دنبال شود. توجه به واقعیات، که در این‌گونه مقالات مطرح است، اندیشمندان و متفکران را می‌تواند در ارائه نظرهای دقیق‌تر هدایت کند.

۲.۱ چهارچوب مفهومی و نظری

۱.۲.۱ مردم

خلایق، خلق، افراد، اشخاص، آدمیزادگان، ناس، اناس، بشر (دهخدا، ۱۳۶۱): ذیل «مردم» از معانی مردم است. معادل انگلیسی مردم می‌تواند «people» باشد که از تعاریف آن در فرهنگ لغت انگلیسی، اطلاق به شهروندان یک واحد سیاسی از قبیل یک ملت یا یک دولت یا مجموعه‌ای از افراد است که در یک کشور تحت یک دولت زندگی می‌کنند (<http://www.thefreedictionary.com/people>).

۲.۲.۱ دوران قدیم و جدید

بسیاری از پژوهشگران ایرانی و خارجی تاریخ را بر اساس دوره‌های تاریخی ترسیم کرده‌اند. در ایران، افرادی چون حسن پیرنیا، عباس اقبال آشتیانی، احمد اشرف، سیف‌الله سیف‌اللهی، موسی نجفی و دیگران تقسیم‌بندی‌هایی در زمینه دوره ارائه کرده‌اند. این افراد دوره‌ها را بر اساس واقعیات تاریخی در ایران و به صورت توصیفی و گاه‌شماری یا با بهره‌گیری از یک ایده یا نظریه، تقسیم‌بندی دوره‌ای کرده‌اند:

عباس اقبال آشتیانی تاریخ ایران را به ۴ دوره تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از: ۱. عهد قدیم از آخر قرن ۸ ق م تا نیمه اول قرن ۷ م؛ ۲. عهد متوسط از نیمه اول قرن ۸ م تا بدو سلطنت صفویه؛ ۳. عهد نسبتاً جدید از دوره صفویه تا قرن ۱۵ م تا آغاز مشروطه در قرن ۱۹ م؛ ۴. عهد معاصر از انقلاب مشروطه در قرن ۱۹ م تا عصر حاضر (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۰: ۴۴-۴۶). حسن پیرنیا ادوار باستانی تاریخ ایران را به پنج دوره تقسیم می‌کند که شامل: ۱. دوره مادی؛ ۲. دوره هخامنشی؛ ۳. دوره مقدونی و سلوکی؛ ۴. دوره پارتی‌ها؛ و ۵. دوره ساسانی است (پیرنیا، ۱۳۷۳: ۴۳). احمد اشرف با بهره‌گیری از ۴ نظریه ایران‌شناسان روسی، نظریاتی که به فئودالی بودن نظام اجتماعی ایران قائل هستند، نظریاتی که قائل به تفاوت زمینداری در ایران و نظام فئودالیسم غرب هستند و نظریاتی که قائل به نظام آسیایی در ایران هستند، سه دوره را مطرح می‌کند که شامل: ۱. نظام فئودالی؛ ۲. دولت نظام آسیایی؛ و ۳. نظام ملوک‌الطوایفی است (اشرف، ۱۳۴۸: ۱۵۷-۱۶۳). سیف‌الله سیف‌اللهی تاریخ ایران را به دو دوره با زیرمجموعه‌هایی تقسیم می‌کند که عبارت‌اند از: ۱. دوره قبل از شکل‌گیری نظام اقتصادی، اجتماعی سرمایه‌داری در ایران که دربرگیرنده سه مرحله است: الف) گردآوری خوراک پیش از ورود آریایی‌ها به فلات ایران؛ ب) مرحله شبانی در موقع

یورش آریایی‌ها به فلات ایران؛ ج) کشاورزی معیشتی در موقع اسکان آریایی‌ها؛ ۲. دوره شکل‌گیری سرمایه‌داری در ایران با دو مرحله: الف) پیدایش و گسترش سرمایه‌داری پیرامونی از ۱۹۰۶ تا ۱۹۷۹م دربرگیرنده اوایل قاجاریه تا انقلاب مشروطه (۱۹۰۶م)، مشروطه تا رضاشاه (۱۹۲۵م)، محمدرضاشاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳م)، کودتا تا انقلاب سفید (۱۹۶۲م)، انقلاب سفید تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ (۱۹۷۹م)؛ ب) فروپاشی سرمایه‌داری پیرامونی ۱۹۷۹-۱۹۸۸م که دربرگیرنده انقلاب اسلامی تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ (جنگ ایران و عراق) و از پذیرش قطعنامه تا الآن است (سیف‌اللهی، ۱۳۷۴: ۱۶۳-۱۷۰). موسی نجفی سه دوره را معطوف به تاریخ اندیشه‌های سیاسی اسلام و ایران می‌آورد که شامل: ۱. از صدر اسلام تا آغاز دوره صفویه؛ ۲. از صفویه تا مشروطه؛ ۳. از مشروطیت تا معاصر است (نجفی، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۳).

اما، یک تقسیم‌بندی دیگر وجود دارد که مبنای این مقاله است و تاریخ را به دو «دوران» جدید و قدیم تقسیم می‌کند. در این نگاه، دوران با دوره متفاوت است. هر دوران می‌تواند از چند دوره شکل گرفته باشد. دوره‌ها در این نظرگاه، محدود بوده و بیشتر جنبه زمانی و موضوعی دارد. این زمان‌ها و موضوعات بستگی خاصی به گستره تاریخی دارند. اگر موضوع تاریخی محدودتر باشد، به دوره نزدیک می‌شود؛ مثل موضوعات تاریخ‌های محلی، تاریخ‌های دودمانی یا سلسله‌ای یا مقاطع تاریخی کوتاه یا حتی تاریخ‌های موضوعی محدود مثل دوره نظام برده‌داری، نظام ملوک‌الطوایفی یا سرمایه‌داری و غیره، با مقوله‌بندی دوره‌ای آورده می‌شوند؛ حتی، تاریخ عمومی یا تاریخ جهان اگر مثل تاریخ ابن‌خلدون (کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی معرفة أيام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلاطین الاکبر) باشد، از نوع دوره‌گرا تعبیر می‌شود، چراکه ابن‌خلدون در کتاب مقدمه‌اش، که به عنوان درآمدی بر کتاب تاریخی‌اش نوشته است، مفهوم محوری آن را «عصبیت» ذکر می‌کند. بررسی عصبیت بر اساس منطق دوره‌گراست.

رویکرد دوران‌گرا بر آن است که در تاریخ دو دوران قابل تصور است که تفاوت‌های جدی با هم دارند. تعریف از انسان، جایگاه مردم، هدف هستی و معنای شناخت و معرفت در این دو دوران تفاوت جدی با همدیگر دارد؛ به عنوان مثال، در دوران قدیم، انسان جزئی از طبیعت بود؛ رابطه ارگانستی حاکم بود و انسان در مرکز عالم تعبیر می‌شد که همه چیز در خدمت قرار دارد، اما در دوران جدید، انسان تنها می‌شود؛ روابط جنبه مکانیکی پیدا می‌کند و انسان جدید در مقابل طبیعت قرار می‌گیرد و هدفش تسلط بر آن است.

یکی از موضوعات مرتبط با بحث دوران، مقطع زمانی آن است؛ این که زمان و مقطع تفکیکی را در تقسیم‌بندی دوران قدیم و جدید چه موقع بدانیم، در هر جایی می‌تواند متفاوت باشد. در غرب، از رنسانس^۱ به بعد، دوران جدید، و ماقبل آن دوران قدیم است. در ایران، در یک تعبیر، جنگ‌های ایران و روس و شکستی که در این زمان بر ایران تحمیل شد، آغاز «خودآگاهی ایرانیان» یا شروع تاریخ جدید یاد می‌شود. این دیدگاه گرایش عام دارد و عموماً این مقطع در اکثر منابع تاریخی مطرح است، اما برخی هم ممکن است صفویه را شروع دوران جدید تعبیر کنند.^۲

از مباحث مهم مرتبط با این موضوع، بحث «سنت و تجدّد» است که در ادبیات اندیشه‌ای ایران بحث‌های مفصلی در گرفته و حتی آثار مستقلی در این زمینه به رشته تحریر درآمده است. با ورود جریان مدرنیته، از لحاظ نظری، برخی بحث همراهی کامل، برخی طرد کامل و برخی هم بحث بینابین را مطرح کردند. شکل‌یابی مفاهیمی چون غرب‌گرایی، غرب‌ستیزی و نوگرایی در این رابطه است. برخی حوزه «مدرنیته» یا حرکت در راستای آن را به نوعی «بیداری» قلمداد کردند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۳۲)؛ برخی هم بحث «تجدّد بومی» یا «تجدّد ملی» را از مفاهیم مناسب در مقابل «مدرنیته» غربی مطرح کردند. برخی اصلاح‌طلبی و نواندیشی را در حوزه اجتماع و دین متأثر از ورود جریان «مدرنیته» می‌دانند. مباحث مربوط به سنت و تجدّد مفصل و گسترده است و برخی از مطالب آن درهم‌تنیدگی بسیاری دارند و به گونه‌ای شده که باعث شکل‌گیری یک «پارادایم» یا چارچوب فکری مورد قبول همه گفتمان‌های موجود در یک جامعه مثل ایران نشده است. با این اوصاف، برخی مؤلفه‌ها یا ویژگی‌ها را می‌توان ذکر کرد که با دوران جدید سازگار است و برخی با دوران قدیم. این مؤلفه و ویژگی‌ها انتزاعی نیستند، بلکه برگرفته از تاریخ یا منابع تاریخی هستند.

جایگاه مردم در حکومت و سیاست جدید با گذشته تفاوت دارد. مردم در این دوره از آزادی‌های اجتماعی برخوردار می‌شوند و حق این برخورداری برایشان به گفتمان و جریان غالب تبدیل می‌شود؛ بحث حقوق مردم مطرح می‌شود؛ چیزی که در گذشته معنا نداشته است.

بحث آزادی و حقوق تدوین شده و تصریح شده در قالب قانون، در سپهر سیاسی گذشته جایی نداشته است. این نکته البته به معنی مطلق نپرداختن به وضع مردم و رعایا نبوده است، همچنان که خواجه نظام‌الملک با تکیه بر سابقه تاریخی جامعه خود اشاره

می‌کند که: «اگر کسی مرغی یا توبره‌ای گاه بناحق سنده است بهمسافت پانصد فرسنگ پادشاه را خبر بوده است و آن کس را ادب فرموده است تا دیگران بدانستند که پادشاه بیدار است و بهمه‌جا کارآگاهان گذاشته است» (نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۸۵) و دال بر توجه به حق رعایا بوده است. اما در دوران جدید، با توجه به بحث حقوق تدوین شده، مشاهده می‌شود مفاهیم سیاسی جدیدی برای بیان اندیشه‌های سیاسی جدید در زبان فارسی، عربی و ترکی شکل می‌گیرد. قانون اساسی، برابری سیاسی، پارلمان، میهن‌پرستی، مشروطه و تفکیک قوا از جمله آن‌هاست که معنای جدید آن‌ها در اندیشه و عمل نظام‌های گذشته و دوران قدیم وجود نداشته است (لوئیس، ۱۳۷۸). میرزا صالح شیرازی در سفرنامه خود به اروپا به توصیف نظام‌های پارلمانی، اهمیت قانون و لزوم آزادی برای مردم می‌پردازد؛ مفاهیمی چون «کنستیتوسیون» و «پارلمنت» را عیناً به‌کار می‌برد، زیرا برایشان در فارسی معادلی نمی‌یابد (میرزا صالح شیرازی، ۱۳۴۹: ۷۵). از این زمان به بعد، استفاده از واژه مشروطه و واژه‌های مترادف آن از قبیل مقیده، معتدله و محدوده به عنوان صفت برای یک حکومت قانونی غیراستبدادی که با گذشته متفاوت بود، در ایران رواج می‌یابد (کمالی اردکانی، ۱۳۸۲: ۲۳۲). برخی در ایران برای دموکراسی تعبیر «حکومت ملی» را مطرح کرده‌اند و آن را برگرفته از صحبت‌ها و مطالب افراد مختلف از جمله محمد مصدق از مشروطه تا ملی شدن صنعت نفت می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۸، ۴۲-۴۵).

نوع نظام سیاسی در دوران جدید در تعبیر اولیه مشروطه است؛ یعنی، مشروط و محدود به قانون. این حکومت مشروطه در بهترین الگوی نظری خود به حکومت مردم بر مردم، مردم‌سالاری یا همان «دموکراسی»^۳ تبدیل شد که البته بدیل‌هایی چون سلطنت مطلقه، پادشاهی موروثی یا حتی انواع حکومتی در قرن بیستم در غرب شکل گرفت؛ یعنی، نازیسم و فاشیسم و حتی مارکسیسم هم داشته است و برخی از آن‌ها در نوع نظام‌های سیاسی گذشته ریشه دارد. پادشاه، سلطان، خلیفه و شاه از جمله مفاهیم مربوط به نظام‌های سیاسی گذشته هستند که در تاریخ ایران نمود داشتند. در اندیشه‌های سیاسی کلاسیک ایرانی، فارابی از دموکراسی با عنوان «مدینه جماعیه حریه» یاد می‌کند و آن را جزء نظام‌های جاهلی قلمداد می‌کند (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۴۸)، هرچند عملاً در جامعه ایرانی - اسلامی هم پیاده نشده است.

تفاوت نظام‌های سیاسی دوران جدید با قدیم در این است که ویژگی نظام‌های سیاسی دوران قدیم «اقتدارگرایی»، «شخص‌محوری»، «وحدت و تمرکز قوا» یا «ولایت عام»،

«یک‌طرفه‌بودن قدرت» و «الگوی حکومتی امپراتوری و اعتقادی» بوده و ویژگی نظام‌های سیاسی دوران جدید «مشارکتی»، «قانون‌گرایی»، «نهادمحوری»، «دوطرفه‌بودن قدرت» و «الگوی حکومتی ملی و سرزمینی» است (فیرحی، ۱۳۸۴: ۶۷-۴۹).

از مفاهیم مهم و جدی مطرح در تاریخ سیاسی که معنایش تابع «دوران» است، مفهوم «مشروعیت» است. مشروعیت سیاسی (Political Legitimacy) در نظام‌های سیاسی کلاسیک با توجه به مقوله مردم، بر اجرای احکام شریعت، ظلم‌نکردن حاکم و کارگزاران حکومتی، به‌عدل‌بودن رفتارها، مالیات سنگین (خراج ناحق) از مردم نگرفتن و غیره مبتنی بود؛ مشروعیت نظام سیاسی در این دوران، ماهیت مردمی ندارد؛ موروثی‌بودن یا ابتناء بر زور و استیلا و غلبه یا در بهترین شرایط انتخاب اهل حلّ و عقد به عنوان نظریه‌های خلافت اسلامی مطرح است که مردم در آن‌ها جایگاهی ندارند. دیدگاه بیعت که با مردم ارتباطی دارد، یک‌دفعه یا با تسامح دو دفعه در تاریخ اولیه جهان اسلام اتفاق افتاده است و دیگر هم نمود عملی از خود نشان نداده است، اما مشروعیت در دوران جدید، جنبه کارکردی و مدیریتی و عمل‌گرایی از یکسو و مشارکتی و تعاملی و کیفی از سوی دیگر دارد. در این دوران، مشروعیت مردمی است و نظام‌های سیاسی خود را نماینده مردم خود معرفی می‌کنند؛ برگزاری انتخابات بارزترین جلوه این دوران است.

از مظاهر دوران گذشته که نسبتی با مردم دارد، «استبداد» است. در گذشته، نسبت به استبداد، خودآگاهی وجود نداشت، اما در دوران جدید، در دیدگاه خیلی از اندیشمندان، به عنوان عامل عقب‌ماندگی، جهل، استعمارزدگی، مستعمره‌شدن و غیره معرفی می‌شود. لذا، مشاهده می‌شود این اندیشمندان به آن حمله کرده‌اند؛ مثلاً، محمدحسین نائینی در ایران با نگارش کتاب *تنبيه الامه و تنزيه المله*، سید جمال‌الدین اسدآبادی با فعالیت عملی و نظری در ایران، مصر، هند و ترکیه، و رشیدرضا، محمد عبده، عبدالرحمن کواکبی و دیگران در جهان اسلام با نگارش و کنش عملی، به مبارزه با استبداد می‌پردازند. در ایران، حتی جریان مشروطه‌خواهی صورت می‌گیرد و حکومت مشروطه در ۱۴ مرداد سال ۱۲۸۵ش عملاً شکل می‌گیرد و مشروطه امضا می‌شود. جریان مشروطه‌خواهی ایرانیان و تحولات اجتماعی و سیاسی آن در آثار تاریخی چون *تاریخ مشروطه ایران* اثر احمد کسروی، *تاریخ بیداری ایرانیان* اثر ناظم‌الاسلام کرمانی، *حیات یحیی* اثر میرزا یحیی دولت‌آبادی، *تاریخ مشروطیت ایران* اثر مهدی ملک‌زاده و دیگران به تصویر کشیده شده است.

از مفاهیم محوری در دوران جدید به نسبت دوران قدیم که با مردم ارتباط دارد، بحث

«بیداری» است. برخی مواقع در برخی آثار واژه عربی «یقظه» هم به کار برده شده است که به معنی بیداری است و در مقابل «نوم» قرار دارد که به معنی خواب است.^۴ از مفاهیم مرتبط با آن، که اوایل در تاریخ ایران بیشتر به کار برده می‌شود و با بیداری ارتباط دارد، واژه «منورالفکر» است که البته بعدها «روشنفکر» جای آن را گرفت و امروزه بیشتر همین اصطلاح به کار برده می‌شود. ناظم‌الاسلام عنوان کتاب خود را *تاریخ بیداری ایرانیان* می‌گذارد؛ کتابی که معطوف به جریانات و اتفاقات دوره مشروطه است. نمودهای این بیداری در تاریخ ایران «آگاهی‌یابی مردم نسبت به مسائل خود»، «توجه جدی و عملی به بحث عدالت و پیشرفت»، «تلاش برای رهایی از عقب‌ماندگی و نهادسازی جدید و مبتنی بر الگوهای موفق خارجی به عنوان یک ضرورت» است. شکل‌گیری نهادهایی چون «پارلمان»، حزب، شکل‌گیری و رونق روزنامه‌ها و مطبوعات متفاوت و بسترسازی ارتباطات جاده‌ای و ریلی، ترجمه آثار اجتماعی غیرسیاسی چون «رمان»های سه *تفنگدار* و *کنت منت کریستو* و غیره (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۳۲: ۱/۵۶۳) و شکل‌گیری نخبگانی غیر از مقوله‌های ثروت و قدرت از نمودهای این آگاهی‌بخشی است؛ چیزهایی که در گذشته نبوده است. در گذشته، چون ارتباطات محدود بود، در نتیجه آگاهی هم کم بوده است، لذا مشاهده می‌شود اسطوره‌سازی، اغراق‌نمایی، شایعه‌گرایی، گسترش باورهای خرافی از ویژگی‌های بارز و قابل مشاهده دوران گذشته است. ناظم‌الاسلام در مقدمه کتاب خود علت اصلی نگارش تاریخ خود را وجود کتاب‌هایی در حوزه تاریخ می‌داند که اغراق می‌کردند و سرشار از چاپلوسی و تملق بودند (همان: ۱). این ویژگی کتاب‌های تاریخی گذشته که ناظم‌الاسلام نسبت به آن‌ها به خود آگاهی می‌رسد، ناشی از فضای دوران جدید و آشنایی و آگاهی از روش‌های دیگر نگارش تاریخ است، والا در گذشته به سبب اهمیت قدرت و توان حاکمان بوده که اکثر کتاب‌های تاریخی به این نحو نوشته می‌شدند.

موضوع عوامل و زمینه‌های ورود به دوران جدید محل بحث این مقاله نیست، ولی از آن‌جا که دوران جدید یک مقطع و یک نقطه نیست تا اگر به آن رسید تمام شود، بلکه مسیری دنباله‌دار است که در هر مرحله می‌تواند تعمیق و گسترده‌تر شود و به تعبیری دیگر مسیری در حال شدن است و هر زمان می‌تواند کامل و تکمیل شود، مقوله‌هایی چون شکست در مقابل دشمن (اروپاییان در جنگ با روس: دور اول ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ق و دور دوم ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ق و انگلیس ۱۲۷۳ق در ماجرای هرات)، استیصال در مدیریت درست کارهای مربوط به جامعه خود (استفاده فراوان از مشاوران خارجی بلژیکی، سوئدی،

اتریشی، انگلیسی، روسی، آلمانی، آمریکایی)، آشنایی با جوامع دیگر به واسطه سفرهای علمی و سیاحتی و تجاری ایرانیان، گسترش خطوط تلگراف و راه آهن و آگاهی ارتباط با سراسر کشور در زمانی خیلی کمتر از گذشته، زمینه این خودآگاهی و ورود به دنیای جدید را فراهم کردند. به عبارت دیگر، مقوله‌هایی چون «رقابت»، «مقایسه» و «ارتباطات» در شناخت وضعیت خود مؤثر هستند و این حوزه‌ها هنوز هم دارای تأثیر هستند.

از مفاهیم مرتبط با دوران جدید و در ارتباط با مردم و سیاست، «عرصه کنشگری» است. در گذشته، عرصه کنشگری به فعالیت‌های شخصی و خانوادگی و حداکثر طایفه‌ای یا قبیله‌ای محدود بود. در این زمان، حتی به حوزه اقتدار قدرتمندان قبیله تعرضی صورت نمی‌گرفت. اما در دوران جدید، عرصه کنشگری در حال گسترده شدن است. امروزه، کنشگری با اراده افراد ارتباط دارد. اراده‌ها به واسطه افزایش آگاهی‌ها و بسترسازی‌های صورت گرفته افزایش یافته است؛ مثلاً، در گذشته، اگر کسی می‌خواست حتی امر شخصی چون ازدواج را انجام دهد، اراده‌اش تحت الشعاع اراده بزرگان خانواده و قومش بود و ضرب‌المثل «بسته شدن عقد دخترعمو و پسرعمو در آسمان» تأکیدی است بر این که «اراده» نباید دخالت داشته باشد و این راهی جبری و حتی الزامی است. در گذشته، حتی گاهی پیش می‌آمد که زوجین تا شب زفاف همدیگر را ندیده بودند، اما امروزه این نوع از رفتار تابع اراده تقریبی آن‌ها شده است و کنشگری مبتنی بر اراده در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی هم خود را نشان داده است؛ یعنی، امروزه عرصه کنشگری مردم افزایش پیدا کرده است.

یکی از تفاوت‌های دوران جدید با قدیم «نهادسازی گسترده» در دوران جدید است. نهادسازی در این دوره به سبب گستره علم و آگاهی و در جاهایی سطله علم و خصوصاً تخصصی و جزئی شدن کارها، در حال گسترش و تنوع است. ویژگی عمده این نهادسازی، فرآیندی بودن آن است؛ یعنی، حوزه‌ای است که در «حال شدن» است، همان‌طوری که علم و آگاهی هم در حال شدن است. لذا، این حوزه هم از این ویژگی برخوردار است؛ مثلاً، اگر نهاد پارلمان یا نهاد حزب یا نهاد روزنامه و غیره شکل می‌گیرد، آن‌ها در مسیری قرار دارند که پایان تکاملی برایشان قابل تصور نیست، ولی نکته مهم این است که در این دوران شروع شده و در «حال شدن» هستند.

اگر مطالعات و پژوهش‌های تاریخی با این رویکرد و ویژگی‌هایی که برای آن برشمرده شد، مورد بررسی قرارگیرد، می‌توان بین پرسش و موضوع امروز و اتفاق گذشته پلی زد و شاید بشود گفت اطلاعات را از مجرا و عینک بهتری دید که ما را گامی جلوتر می‌اندازد.

بدون داشتن رویکرد، از لحاظ روشی مناسب نیست که به سراغ تاریخ رفت. حتی کار مورّخی و تاریخ‌نگاری جدید هم با وجود شایع‌بودن نگاه و رویکرد توجه به مردم، در دوران امروز می‌تواند معطوف به جنبه‌های جزئی و غیرنهادی حضور جدید آن‌ها با بهره‌گیری و کمک از دانش سیاست تقویت شود تا به واسطه آن منابع ذی‌قیمتی در حوزه تاریخ به نگارش دربیاید.

۲. جایگاه مردم در تاریخ سیاسی کلاسیک

در تاریخ سیاسی کلاسیک، مردم در عین حال که یکی از مؤلفه‌های شکل‌دهنده به حکومت و دولت‌ها به حساب می‌آمدند، تبلور ظهوری آن‌ها به این صورت بود که می‌توان مردم را «ابزار» یا وسیله بهره‌برداری حاکمان دانست؛ یعنی، حاکمان به هر نحوی که می‌خواستند مردم را تحت تأثیر قرار می‌دادند و اختیار و قدرت آن‌ها به گونه‌ای نبود که به چشم بیاید و تأثیرگذار باشد. در یکی از حالت‌های تعامل، به دعا یا نفرین حاکم و کارگزاران می‌پردازند یا این‌که روزی که شاه بار عام داشته باشد، اگر ظلمی بر آن‌ها رفته باشد، تظلم‌خواهی کنند (نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۱۱، ۱۸)، چراکه نهادهای عمومی و نهادهایی که واسطه بین مردم و حاکمان باشند، وجود نداشت و دستیابی و دسترسی مردم به قدرت، عموماً هم امری ناممکن است. استثناً پیش می‌آید که کسی «جایگاه اذان بی‌موقع» پیدا می‌کند که در صورت مشاهده یا اطلاع از تخلف کارگزار حکومت، به این نحو به حاکم اطلاع دهد؛ مگر این‌که سلطان ساختار تظلم‌خواهی طراحی کرده باشد و فردی که قرار است از او شکایت شود، خیلی قدرت و نفوذ و نیرو هم نداشته باشد که نتوان علیه وی حرفی زد؛ به تعبیری، ساختار تظلم‌خواهی‌اش باید کارآمد باشد.

در اکثر احوالات و زمان‌ها هم ترسی فراگیر از حاکمان و نیروهای حکومتی وجود داشت که باعث دوری مردم از این نیروها می‌شد. یکی از نمونه‌های این ترس و به نوعی فرار از حکومت و عوامل آن، که هنوز هم رگه‌هایی از آن وجود دارد، ایجاد محل‌های سکونت از جانب مردم در جاهایی بود که در مسیر و راه‌های اصلی نبود، یا طراحی کوچه‌های تنگ در محله‌های سکونت خود برای جلوگیری از حرکت سریع نیروهای مهاجم و ایجاد فرصت حمله برای صاحبان آن خانه‌ها به خاطر کمی عده، یا مبنا قراردادن زندگی کوچ‌نشینی و این‌که بتوان به راحتی از یک نقطه به نقطه دیگری رفت و عموماً این سکونتگاه‌های ایلات و عشایر هم در جاهایی بود که نمی‌توان به آسانی به آن‌ها دسترسی داشت.

کتاب *سیرالملوک* خواجه نظام‌الملک سرشار از حکایات تاریخی مربوط به ایران باستان با عنوان ملکان عجم یا به اسم قباد، انوشیروان، بهرام گور، اردشیر، طاهریان از جمله عبدالله بن طاهر، امرای سامانی، یعقوب و عمرولیث صفاری، خلفای عباسی، دیلمیان خصوصاً عضدالدوله، البتکین که در خدمت سامانیان بوده و بعد سبکتکین و محمود و مسعود غزنوی، اسماعیلیان و باطنیان و غیره است که این‌گونه حکایات تاریخی را البته برای تأیید دیدگاه خود مطرح می‌کند. سیاستی که از این حکایات استخراج می‌شود، بر یک‌طرفه بودن قدرت اشاره دارد؛ یعنی، قدرت سیاسی لطف خداست و «پادشاه فر الهی دارد» (نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۸۱) و چه بهتر که در راستای عدل و احسان و بخشش و خدمت به خلق و رعیت و خداترسی و عاقبت‌اندیشی رفتار نماید. در *سیرالملوک*، بارها بر ملاحظه عقوبت اخروی رفتارها و اعمال، داستان‌ها و حکایت‌ها می‌آورد و متذکر می‌شود که اگر ظلمی صورت بگیرد و مالی به ناحق به دست آورده شود، باید از عقوبت اخروی آن ترسید. مثال عمر و پسرش عبدالله که گوسفندی از یکی از پل‌های ساخته‌شده خلیفه، عمر، می‌گذشته و از پل می‌افتد و پایش می‌شکند و سال‌های سال به دنبال پاسخ‌دادن به این موضوع بوده است و به قولی که به فرزند خود، عبدالله، داده که حتماً شب‌های اول و دوم و سوم بعد از مرگش به خوابش می‌آید اما نمی‌آید، در این راستاست و نشان‌دهنده سختگیری خداوند در امورات مخلوقات حتی حیوانات در جایی است که جزء وظیفه و مسئولیت فرد بوده است؛ یا حتی بهره‌برداری از احسان و نیکی در جایی که بی‌خیال‌نگذری و لطفی بکنی، حتی اگر در حق موجودی غیر از انسان مثل سگ باشد و در نتیجه استفاده اخروی از آن، از این نوع است که نمونه‌هایی می‌آورد. او اشاره می‌کند که مردم و خلق اگر از پادشاه و خوی او راضی باشند، در حق او دعا خواهند کرد و طبعاً خدا هم راضی خواهد بود (نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۱۰-۱۲). اما، دیدگاه خواجه به معنی دخالت مردم در عرصه سیاست و مشارکت‌دادن آن‌ها نیست. به تعبیر خودش «مُلک و رعیت همه سلطان راست» (نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۱۴۳)؛ حتی، در جایی هم اشاره می‌کند مُلک با کفر پایدار می‌ماند، اما با ظلم از بین می‌رود، بیان اهمیت مردم در حوزه قدرت نیست، بلکه اظهار یک قاعده است مبنی بر این‌که دعای خلق در حق ملک باعث ماندگاری وی می‌شود و اگر ظلم نماید، در نتیجه چنین دعایی نیست و لذا از بین می‌رود (نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۱۵).

کتاب *تاریخ بیتهی* هم بحث یک‌طرفه بودن قدرت را بین مردم و حاکم مطرح می‌کند؛ به

عنوان نمونه، در یک جا که نامه بونصر مشکان را می آورد که از زبان امیرمسعود به قدرخان، خان ترکستان، نوشته:

چون پدر ما [محمود غزنوی] - رحمه الله علیه - گذشته است ما غایب بودیم از تحت ملک، ششصد و هفتصد فرسنگ جهانی را زیر ضبط آورده. و هر چند می براندیشیم ولایت های با نام بود در پیش ما و اهل جمله آن ولایات گردن برافراشته تا نام ما [مسعود غزنوی] بر آن نشیند و به ضبط ما آراسته گردد و مردمان به جمله دست ها برداشته تا رعیت ما گردند (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

ابن خلدون یکی از کسانی است که به نوعی در دوران گذشته به جایگاه مردم در تاریخ سیاسی پرداخته است. وی در کتاب مقدمه خود با یک بررسی تاریخی به این نتیجه می رسد که رفتار مردم در هر قالبی (قومی، قبیله ای، و فراقبیله ای) در ارتباط با قدرت سیاسی، مبتنی بر «عصیت» است؛ به این معنا که عامل مؤثر در دستیابی و مبارزه و مقابله در قدرت، عصیت است که این البته دال بر وجود آگاهی و اراده مردم نیست؛ حتی، اگر این عصیت بر دین یا عقل هم مبتنی باشد که برای آن در کنار عصیت خونی و یا هم پیمانی، نمونه هایی هم ذکر می کند و این مسئله جنبه آگاهی گرایی و اراده گرایی ندارد (ابن خلدون، ۱۳۶۶).

به طور کلی، در دوره میانی تاریخ جامعه اسلامی و ایران (سده های سوم تا هشتم هجری) بنیاد جامعه قبیله و سلطنت بود و سلطان، خوب یا بد، مشروع یا نامشروع، عادل یا جائز، از چنان جایگاهی برخوردار بود که مردمان و حتی اندیشه های آرمانی چون اندیشه های مبتنی بر آموزه های دینی بدون آن نمی توانستند در حالت گسترده و فراگیر ابراز وجود کنند (فیرحی، ۱۳۷۸: ۳۶۳).

در اندیشه های مربوط به تاریخ سیاسی کلاسیک ایران، واژه ها و مفاهیم خاصی مربوط به مردم وجود دارد که از نوع و جایگاه آن ها نشان دارد. یکی از این واژه ها «رعیت» است که در این مقاله بیشتر به آن اشاره می شود و مثال های متنوع تری برای آن ذکر می شود. واژه «رعیت» از مفاهیم شایع زبان فارسی و عربی است که در منابع بسیاری از گذشته آورده شده است. این واژه از لحاظ لغوی به این معنی است که رعیت کسی است که باید مورد سرپرستی قرار گیرد. فرهنگ معین آن را عامه مردم، گروهی که دارای سرپرست و راعی باشند، معنی کرده است (معین، ۱۳۸۳: ذیل «رعیت»).

در مَثَل آمده: «رعیت از رعایت شاد گردد» (امثال و حکم، ۱۳۹۰: ۲ / ۸۶۹) که نشان از این دارد رعیت به رعایت نیاز دارد. نمونه عبارت هایی که در تاریخ بیهقی واژه رعیت آمده است:

«دل‌های رعیت و لشکری بر طاعت ما و بندگی بیارامید» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۴۶۶)؛ «دست لشکریان از رعیت چه در ولایت خود و چه در ولایت بیگانه و دشمن کوتاه دارید» (همان: ۳۴۷)؛ «فکر و تدبیرش صرف نمی‌شود مگر در نگهبانی حوزه اسلام و رعیت» (همان: ۳۱۲)؛ «باش از برای رعیت پدری مشفق» (همان: ۳۱۳).

همیشه، وقتی از واژه رعیت استفاده می‌شده است، به این معنی بوده که «خداوند» یا صاحبی هم داشته است؛ به عنوان مثال، سعدی می‌گوید:

نه بر اشتري سوارم نه چو خر به زیر بارم نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم
(سعدی، ۱۳۷۲: باب دوم)

یا در تاریخ بیهقی آمده است: «ما رعیتیم و خداوندی داریم» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۵۶۳). در کنار رعیت، همیشه شاه و پادشاه هم مطرح بوده، زیرا یک مفهوم سیاسی است، در عین حال که معانی دیگری چون دهقان، اجاره‌دار، کشاورز، زیردست (دهخدا، ۱۳۶۱: ذیل «رعیت») و حتی بنده (طبری، ۱۳۸۴: ۴۲۷) هم دارد. دینوری می‌گوید:

«هرمزد پادشاهی بود که در حسن سیرت می‌کوشید و برای اصلاح کار رعیت تلاش می‌کرد و نسبت به ضعیفان مهربان و بر زورمندان سخت‌گیر بود» (دینوری، ۱۳۸۳: ۱۷۶).
مثلاً، جامی می‌گوید:

شاه! دلت چشمه راز باد! به روی تو چشم رضا باز باد!
می‌فکن به کار رعیت گره! خدا آن‌چه دادت، به ایشان بده!
ترحم کن و عفو و بخشش نمای! که این‌ها رسیدت ز فضل خدای

(جامی، ۱۳۸۷: بخش ۷، خردنامه ارسطو)

یا سنایی می‌گوید:

بود در عهد ما شاهی کافر نام او در جهان به عدل شمر
سایه عدل بر جهان گسترد خلق را در خط امان آورد
ملک خود را به عدل کرد آباد کافرین بر شهان عادل باد!
مهربان بود بر رعیت خود از برای صلاح دولت خود
در پنااهش رعیت آسوده ده به داد و دهش بیفزوده

(سنایی، ۱۳۸۱: ۲۰۰)

یا اصطلاح «رعیت پادشاه» از اصطلاحات شایع بوده که در منابع تاریخی آمده است و از تعلق و وابستگی رعیت به پادشاه نشان دارد و به نوعی رعیت مال پادشاه است. از حوزه‌هایی که در گذشته زیاد از مردم استفاده می‌شده است، حوزه جنگ و نزاع‌ها بوده است. سعدی هم در تأیید این ادعا مطرح می‌کند:

با رعیت صلح کن از جنگ خصم ایمن نشین ز آن‌که شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است
(سعدی، ۱۳۷۲: باب اول، حکایت ۶)

این‌که گفته‌شده مردم بر دین حاکمان خود هستند،^۶ ناشی از دیدگاهی است که بر تاریخ سیاسی کلاسیک حاکم است، در عین حال که این دیدگاه می‌تواند در تاریخ سیاسی جدید هم با وجود انفکاک ساختاری و تقسیم کاری که امروزه گسترش پیدا کرده است، به نحوی مطرح شود؛ مثلاً، جامی مطرح می‌کند:

رعیت به ظلم تو چون عالم اند ز ظلم تو بر یکدگر ظالم اند
(جامی، ۱۳۸۷: خردنامه اسکندری، بخش ۱۴)

در آثار افرادی چون خواجه نظام‌الملک طوسی، سعدی شیرازی، نظامی گنجوی، ناصر خسرو قبادیانی، صائب تبریزی، عبدالرحمن جامی، اوحدی مراغه‌ای، سنایی غزنوی و... از واژه «رعیت» استفاده شده است.

یکی از موضوعات مهم در تاریخ سیاسی کلاسیک بحث «عدل و عدالت» است. عدالتی که در نگرش دوران قدیم بوده، بیشتر جنبه تجویزی و ارشادی داشته تا یک دستور الزامی بین مردم و حاکمان. حتی، اگر نویسنده‌ای چون قطب‌الدین شیرازی در کتاب *دره‌التاج* آن را «واجب» قلمداد کند، به این صورت که «مال اصل باشد در پادشاهی؛ و مال از رعایا حاصل می‌شود پس رعایا اصل مال باشند که اصل پادشاهی است پس اصل اصل نگاه باید داشت تا فرع فرع بماند» (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۳)، به نظر بیشتر مبتنی بر این اصل بوده که با عدل اساس آسمان‌ها و زمین استوار شده است^۷ که البته در دیدگاه خود شیرازی هم این تعبیر «بنیاد خلق و آسمان و زمین مبنی بر عدل است» آمده است (همان‌جا) یا رعایت عدل باعث عزیز کردن دین، بالارفتن قوت و توان سلطان و صلاح لشکر و رعیت می‌شود (نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۶۵)،^۸ در تعبیر آن باید گفت اگر مثلاً در عرصه سیاست رعایت نشود و ظلم روی دهد، به تبع آن نتایج بدی برای حکومت یا پادشاهی روی می‌دهد، به‌خصوص این تبعات منفی در عالم آخرت مطرح می‌شده است.

از آنجا که جامعه دینی بوده، حوزه آخرتی مورد اشاره قرار می گرفته تا شاید تأثیرگذار باشد یا اگر روی عدل تأکید می شد، در نتیجه اش طولانی شدن عمر حاکم و «دوام دولت و نظام» را مطرح می کردند (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۸۶).

حتی قطب‌الدین شیرازی^۹ در کتاب *دره‌التاج* فصلی را به سیاست می پردازد، آنجا که می آورد: «رعایا اصل مُلک و پادشاهی اند»؛ اگر آن‌ها رعایت نشوند پادشاهی نباشد؛ اگر آن‌ها بیش شوند، پادشاهی بیش شود، به نظر می آید یک اصل اخلاقی یا یک قانون طبیعی را مطرح می کند که استنادهایی چون «بنیاد خلق آسمان و زمین بر عدل است» یا «عدل ترازوی خداست در زمین» یا «حفظ رعایا تنها بر عدل موقوف است» یا «عدل فاضل تر از عبادت است» با این تعبیر که «هر روزی که پادشاه به عدل گذراند در حکم عبادت شصت ساله باشد» یا «چون عدل و انصاف و نیکوکاری در ذات پادشاه متمکن بادش به واسطه آن برکت در ولایت ظاهر می شود» را هم می آورد (همان: ۱۵۹-۱۶۳). شایان ذکر است در این کتاب هم قدرت یک طرفه است، زیرا تعبیری چون «و هر آنچه که خواهد عمل کند» برای پادشاه مطرح می کند (همان: ۱۱۲).

در سیاست گذشته، بین اتفاقات سیاسی و اجتماعی و نظام عالم به خاطر قوانین خاص آن ارتباط وثیقی وجود دارد و این در عرصه زندگی حضور دارد، چنان که اگر ایمنی و آرامشی باشد، حاکم عادل توسط خدا برگزیده شده و خلق به واسطه وی در آرامش هستند و اگر جنگ و درگیری باشد، دال بر عصیان است (نظام‌الملک، ۱۳۸۳: ۱۲).

از ویژگی هایی که در تاریخ سیاسی کلاسیک قابل مشاهده و به نوعی متأثر از وضعیت گذشته است، فقدان آگاهی و اختیار و آزادی عمل بسیار محدود در آن دوران بوده است و این شرایط در گذشته به وفور قابل رؤیت است:

این که عموماً مردان را به زور و بدون رضایت آن‌ها در گذشته به جنگ می بردند، حکایت از نداشتن آزادی عمل آن‌ها بوده است. جنگ‌هایی که میان سلسله‌ها و حکومت‌ها در طول تاریخ اسلام و ایران روی داده، جنگ‌های زمان بنی امیه، بنی عباس، طاهریان، آل بویه، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، تیموریان، صفویان، افشاریه، زندیه، قاجار از این قبیل هستند.

مردمانی که در جنگ‌ها شرکت می کردند، صرفاً در جهت اهداف طرفین دعوا قدم برمی داشتند و به نوعی از خود اختیاری نداشتند و باید ادعا کرد که منطق حاکم بر جنگ‌ها، اجبار بود (حسنی فر، ۱۳۸۶: ۲۱-۲۳).

این که سنایی اشاره می‌کند «کار عامه نبود جز خری یا خرخری» (سنایی، ۱۳۸۱: ۱۵۰). در فضایی قابل تعبیر است که مردم بیش از این توان تصمیم و عمل نداشتند. در وضعیت گذشته، ویژگی‌هایی چون گرفتن مالیات و خراج‌های گزاف از مردم، بی‌توجهی به امورات عمومی، اعمال زور همیشگی بر مردم، نداشتن حق در مقابل حکومت وجود داشته است که همگی نشان از جایگاه کم مردم در نزد سیاستمداران و حاکمان بوده است.

۳. جایگاه مردم در تاریخ سیاسی جدید

در تاریخ سیاسی جدید، از آنجا که ارتباط مردم با سیاست و حوزه‌های حکومت و مدیریت به دلایل تاریخی و سیر تحولات سیاسی و اجتماعی بیشتر از گذشته شده، طبعاً جایگاه مردم هم ارتقا و گسترش پیدا کرده است و به نوعی می‌توان در میان برخی از دیدگاه‌ها، این نکته را استخراج کرد که طرح جایگاه محوری برای مردم اهمیت و ارزش دارد.

معنی واژه «مردم» در این دوران عوض می‌شود و از حالت انفعالی گذشته به حالت فعلی و کنشگری جدید تغییر می‌یابد. امروزه، واژه «رعیت» دیگر معادل مردم نیست و آن صرفاً در مقابل واژه‌هایی چون خان و ارباب به کار برده می‌شود که به معنی کسی است که برای دیگری با اختیارات زیادتری برای صاحب آن (خان و ارباب) به نسبت کارگر و کارفرمای متأخرتر کار می‌کند.

در تاریخ سیاسی جدید، تعامل سیاست با مردم امری دوطرفه تعبیر می‌شود و هر دو در ارتقا و رشد یکدیگر مؤثر هستند. این مبنای سبب هزینه‌هایی است که دولت‌ها در دوران مدرن به صورت جبری و یا اختیاری دارند و برای موفق شدن لازم است این دولت‌های جدید از توان مردم استفاده کنند، والا ناکامی و شکست در پی خواهد بود.

در تاریخ سیاسی جدید ایران و منابع مربوط به این دوران، می‌توان نمود اهمیت و افزایش جایگاه مردم را یافت که به عنوان نمونه، به برخی از تحولات و حرکت‌های اجتماعی آن اشاره می‌شود. این حوزه می‌تواند در ادبیات، شعر، اندیشه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، نظریه‌های دولت و غیره مورد بررسی قرار گیرد.

در جنبش تنباکو، که می‌توان آن را نخستین جنبش اجتماعی در تاریخ سیاسی ایران یاد کرد، با کمک مردم ایران، امتیاز توتون و تنباکو که ناصرالدین شاه آن را صادر کرده و مورد مخالفت بود، لغو شد. لغو این حکم از جانب پادشاه از قدرت‌گیری مردم در برابر قدرت

استبدادی و انحصاری شاه و نفوذ بیگانگان حکایت دارد. این اتفاق در سال ۱۲۶۹ش با دخالت علما علیه واگذاری امتیاز توتون و تنباکو به تالبوت انگلیسی بود. اعتراض عمومی علیه حکومت شکل گرفت، به گونه‌ای که مخالفان شاه در دربار هم وجود داشتند^{۱۰} (کدی، ۱۳۶۹: ۱۱۳ و ۱۱۴).

دولت‌آبادی اشاره می‌کند:

قضیهٔ دخانیه و برهم‌خوردن آن تأثیر مهمی در افکار تجددخواهان نموده بهیجان می‌آیند چونکه این قضیه را به منزلهٔ فتوحی از طرف ملت بر ضد سلطنت مطلقهٔ ناصری و در مقابل خودسری رجال دولت تصور می‌کنند. این است که از هر گوشه و کنار صداهای مختلف بر ضد دولت بلند می‌شود چه در داخله و چه در خارجه و بیشتر از خارجه که محذورش کمتر است (دولت‌آبادی، ۱۳۳۱: ۱۲۳/۱).

سپس مورد سید جمال در استانبول را ذکر می‌کند که بعد از واقعهٔ توتون و تنباکو، نوشته‌هایی علیه شاه و دربار منتشر می‌کند که در یکی از آن‌ها شاه را «دیوانه» و وزیرش را «زندیق» خوانده بود (همان‌جا).

جنبش مشروطه که با کش‌وقوس‌هایی همراه بود و به تعبیری تنوع و گستردگی به‌مراتب بیشتری نسبت به جنبش تنباکو داشت، با همراهی مردم توانست به نتایجی از جمله ایجاد «پارلمان» یا مجلس شورای ملی، قانون اساسی، مطبوعات، احزاب و انجمن‌ها و طرح مباحثی جدید چون آزادی، مساوات، قانون، محدودکردن قدرت پادشاه و غیره در میان جامعه منجر شود. این جنبش، برخلاف جنبش‌های گذشته که عموماً و غالباً جنبهٔ نظامی آن‌ها برجسته‌تر بود و جنگ و جنگاوری رزمی عامل پیش‌برندهٔ آن بود، می‌تواند مدنی قلمداد شود. از عبارتهای دکتر مجتهدی در مورد مشروطه می‌توان استنباط کرد که این جنبش حرکتی مردمی بوده و با اتفاقات سابق در ایران و حتی جاهای دیگر که هم‌زمان بودند، متفاوت است. ایشان اشاره می‌کند «انقلاب مشروطهٔ ایران، تفوق یک قدرت مدنی بر یک قدرت نظامی مستبد نبود» یا مثل «انقلاب مشروطهٔ ژاپن، احیای منزلت و شأن میکادو بر ضد «شگون‌ها» نبوده‌است»، یا مثل انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹م یا آلمان ۱۸۴۸م یا روسیه ۱۹۰۵-۱۹۰۶ تفوق افکار جدید بر ضد سنت نبود یا مثل اسپانیا ۱۸۱۰م (بر ضد فرانسویان) یا ایتالیا به سال ۱۸۶۶م و یا مجارستان (هنگری) به سال ۱۸۴۹م، واکنش عواطف ملی علیه استبداد و قوانین تحمیلی خارجی‌ان نبود، بلکه در جنبش مشروطه نوعی اتحاد همه‌جانبه دیده می‌شده است که در آن، روحانیان محلی و

مردم شهری ملی‌گرا، تاجران بزرگ و کوچک، مغازه‌داران بازار، صرافان و غیره فعال بودند (مجتهدی، ۱۳۹۲).

پس، در مجموع، باید گفت هرچند جنبش مشروطه عناوینی چون «انقلاب» هم به خود دیده است و در معنای انقلاب درگیری و دگرگونی همه‌جانبه نهفته است، مشروطه جنبشی مدنی با هدف تغییر بود که در آن همه نوع فردی از مردم فعال بود: از افراد حکومتی گرفته تا افراد غیرحکومتی؛ از اصحاب قلم گرفته تا اصحاب سخن؛ از پولدار تا بی‌پول. به عبارت دیگر، حمایت و همراهی «مردم» در بروز و پیشبرد آن کاملاً مشهود است و در منابع تاریخی این دوره به‌صراحت و به‌تفصیل آمده است.^{۱۱} تأثیر جنبش مشروطیت به حدی بود که حتی با روی کار آمدن رضاشاه دیکتاتور، نهادهای شکل‌گرفته جدید و ساختار ظاهری درست‌شده مثل مجلس و قانون اساسی از بین نرفتند و وی در همان قالب فعالیت کرد؛ جریان آگاهی‌یابی و فعالیت روزنامه‌ها، مطبوعات، مجلات و دانشگاه‌ها ادامه پیدا کرد؛ روندی که حتی در زمان ناصرالدین‌شاه قبل از امضای مشروطه نتوانسته بود به‌رغم مخالفت با دارالفنون آن را ببندد (دولت‌آبادی، ۱۳۳۱: ۱/۴۷). بحث سازماندهی آموزش و قضا و مدیریت مدرن و نظام‌مند جدید در عین اشکالاتی که برایش مطرح است، در دوران بعد از مشروطه در همین جریان قابل‌تعبیر است و این به سبب قدرت مردم در شکل‌دهی به مشروطه در جامعه ایرانی است؛ جامعه‌ای که حوزه مطالباتش روزبه‌روز با توجه به توانش در دوران جدید، در حال شفاف‌شدن و حتی عملیاتی و اجرایی شدن است.

جنبش‌های میرزا کوچک‌خان جنگلی گیلانی، شیخ محمد خیابانی و کلنل محمدتقی‌خان پسیان با کمک اطرافیان مردمی خود نشان از خواست آن‌ها در تغییر وضعیت موجود و بهبود اوضاع در راستای منافع و مصالح ملی و مردمی ایرانیان بوده است.

یحیی دولت‌آبادی از میرزا کوچک‌خان و محمدتقی‌خان پسیان به عنوان دو قهرمان لشکری و کشوری نام می‌برد: از کلنل به عنوان یک افسر آزاده، تحصیل‌کرده، ایرانی‌خواه، پرتوان که ضد استعمار و طرفدار استقلال تام سیاسی و اقتصادی ایران است، یاد می‌کند. در باب مخالفت کلنل با سیاست استعمار انگلیس و استقلال‌خواهی وی می‌نویسد:

کلنل با سیاست استعماری انگلیس در شرق و مخصوصاً در ایران کاملاً مخالف بود و می‌گفت ایرانیان جوان در راه تحصیل و نگاهداری استقلال تام سیاسی و اقتصادی خود باید به هر صورت ممکن که باشد گریبان خود را از چنگ سیاست‌بازی‌های اروپاییان مخصوصاً انگلستان رها نمایند (دولت‌آبادی، ۱۳۳۱: ۴/۲۷۱).

دولت‌آبادی از میرزا کوچک به عنوان مردی وطن‌دوست، پاکدامن، طرفدار استقلال و آزادی ایران، مخالف استبداد، اهل خدمت یاد می‌کند و اشاره می‌کند:

در انقلابات سیاسی مملکت [مشروطه] و در تبدیل اساس حکومت استبدادی به شوروی در حوزه مشروطه خواهان خدمت می‌کرد... [در موقعی که] حکومت ملی ما دچار مخاطره گشت، این مرد با غیرت اردویی از ملیون مجاهد تشکیل داده آن را در جنگل گیلان تمرکز داد. چند سال در مقابل تجاوزات خارجی و حوادث داخلی ایستادگی کرد نه تطمیع او را از فعالیت خود بازداشت و نه تهدید (همان: ۲۷۷/۴).^{۱۲}

دولت‌آبادی در کتاب تاریخ خود در مورد شیخ محمد اشاره می‌کند در زمانی که آذربایجان در تلاطم جدایی و درگیری‌های داخلی بود، ولیعهد و نماینده‌اش، مکرملوک، از یکسو و اجلال‌الملک تبعیدی آزاد شده از زندان عثمانی از سوی دیگر کشمکش‌هایی با هم داشتند؛ زمام امور آن به دست عده‌ای از «ملیون» به ریاست شیخ محمد خیابانی، از رؤسای فرقه دموکرات، می‌افتد. او شیخ را فردی وطن‌دوست و پاکدامن می‌داند؛ گروهش را «قوة ملی» می‌نامد که با «قوای دولتی» به ریاست مهدی قلیخان هدایت مخبرالسلطنه درگیر می‌شوند و در نتیجه این درگیری، شیخ کشته می‌شود (همان: ۱۰۶/۴).

جنبش ملی شدن صنعت نفت که مشارکت مردم به صورت‌های مستقیم (ترور هژیر و رزم‌آرا، و قیام سی تیر) و غیرمستقیم (ارسال نمایندگان مستقل به مجلس، حمایت از مطبوعات و احزابی که از ملی شدن نفت حمایت می‌کردند) در شکل دهی به آن نقش داشتند.^{۱۳}

جنبش ۱۵ خرداد که در نتیجه اصلاحات ارضی و طرح انجمن‌های ایالتی، حمله نیروهای ساواک به فیضیه قم و دستگیری و تبعید امام خمینی (ره)، قیام اعتراضی در قم، تهران، ورامین و پیشوا، مشهد و شیراز که با شعارهایی بر ضد شاه و در طرفداری از امام همراه بود، شکل گرفت که از توجه و اهمیت دادن مردم به موضوعات مربوط به خود نشان دارد. نتیجه جنبش، درگیری نظامیان با مردم و دفاع مردم با چوب و سنگ بود. این تظاهرات در آن روز و دو روز بعد نیز ادامه یافت که البته تعدادی از مردم هم کشته و مجروح شدند (حدیث انقلاب، ۱۳۷۷: ۲۲۷-۲۲۸).

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، که تبلور همه‌جانبه و نسبتاً کاملی از دخالت مردم در عرصه سیاست و اهمیت روزافزون جایگاه مردم است و مهم‌ترین نمود آن در سخنرانی امام خمینی (ره) در بهشت زهرا در ۱۲ خرداد ۵۷ است که ایشان عوض کردن دولت پهلوی و تأسی دولت جدید را با حمایت ملت ایران امکان‌پذیر دانسته است.

ادبیات اهمیت مردم در عرصه‌های کوچک‌تر و جزئی‌تر داخل جمهوری اسلامی از جمله انتخابات و راهپیمایی‌ها و تظاهرات، همیشه مورد تأکید بوده و هست. در منابعی که به عنوان منابع تاریخی از آن‌ها یاد می‌شود، عموماً مشاهده می‌شود که نقش و جایگاه مردم مقوله‌ای محوری است. از کتاب *تاریخ مشروطه* کسروی گرفته تا *تاریخ بیداری ایرانیان* ناظم‌السلام کرمانی، *حیات یحیی، نهضت مشروطیت ایران* ادوارد براون، *احزاب سیاسی ملک‌الشعرا* بهار و... نمونه‌های تاریخ‌نگاری هستند که به جنبش و تحولات مردمی پرداخته‌اند. در کنار این آثار تاریخی، کتاب مهم نائینی به نام *تنزیه‌الامه* و *تنزیه‌الامه* است که بر نقش مردم در سیاست، البته با روشی مبتنی بر استخراج از منابع تاریخی و دینی و عقلی، تأکید دارد. در زمینه نقش مردم در سیاست در دوران جدید، منابع بسیاری وجود دارد که جای بررسی تک‌تک آن‌ها در این مقال نیست.

۴. نتیجه‌گیری

آنچه در مورد جایگاه مردم در تاریخ سیاسی ذکر شد، برگرفته از سیر تاریخی مطرح‌شده در منابع تاریخی بود. نکته مهم در این زمینه این است که اگر این اصل را قبول داشته باشیم که اندیشه با گذر زمان تکامل می‌یابد، که این در مقایسه دو دوران قدیم و جدید به صراحت آورده شده است، نباید اشتباه و نتیجه‌گیری شود که منابع تاریخی مربوط به دوران قدیم اهمیت کمی دارند، بلکه منابعی مهم به‌شمار می‌آیند که تاریخ این جامعه را ترسیم می‌کنند. در منابع گذشته، تعبیری چون «ترفیه عباد»، «التفات عامه»، رعایت عدل و عدالت در حق خلق و مردم آمده، ولی به تعبیری تک‌چراغ‌هایی بودند که حوزه محدودی را روشن می‌کردند و جریان فکری عمومی نبودند؛ خصوصاً این‌که در عمل هم به صورت محدود اجرا می‌شدند و تابع مصلحت شخص بود نه ساختار و این موضوع، امری ساختاری است؛ یعنی، هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی جنبه عمومی پیدا کرده است. دوران جدید به معنای خط پایان حرکت زندگی بشری نیست، بلکه شروع مرحله‌ای است که در آن از لحاظ نهادی و محتوایی، «فضایی جدید» است. این فضا در هر جایی به یک نحوی رخ می‌نماید و تبلوری از خود نشان می‌دهد؛ به همین دلیل، «در حال شدن» ویژگی آن است.

از زمان شروع دوران جدید و خودآگاهی ایرانیان، تلاش‌ها و اقدامات بسیاری صورت گرفته تا نقش مردم بهتر و عمیق‌تر شود و این جریان هنوز ادامه دارد و هر روز

مسئله جدیدی در این حوزه قابل طرح است؛ مثلاً، هنوز با وجود شکل‌گیری صدساله حزب، سامان درست آن به طرح و بررسی‌های متفاوت از جنبه‌های گوناگون نیاز دارد. در این زمینه شاید حتی بتوان ادعا کرد که ما در تجربه حزب‌بازی و حزب‌سازی، در مقدمات آن قرار داریم. مسئله کیفی‌سازی انتخابات در نهادهای انتخابی مثل شوراهای، مجلس و ریاست جمهوری از دیگر موضوعاتی است که با وجود شکل‌گیری انتخابات و تجربه‌های گوناگون آن در این صد سال به بررسی و تقویت نیاز دارد؛ بحث افکار عمومی مسئله‌ای است که شناخت آن هنوز مشکل دارد؛ عرصه تبلور افکار عمومی در قالب نهادی و تشکیلاتی، رسانه‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های غیردولتی خصوصاً در شهرهای بزرگ و... و تأثیر علم و آگاهی بر روندهای کلان اجتماعی هنوز به بررسی، مطالعه و کار نیاز دارد.

جایگاه مردم در دوران گذشته یعنی در تاریخ سیاسی کلاسیک و قدیمی ایران خیلی گسترده و متنوع نبوده است و این نکته با رجوع به منابع و تحولات و رویکردهایی که در گذشته بوده، کاملاً مشهود است. در تاریخ سیاسی جدید ایران، با توجه به سیر تاریخ آن و تحولات رویکردی و اندیشه‌ای که روی داده، به نوعی می‌توان ادعا کرد که معنای تبلور و نمود مردم در تاریخ سیاسی با توجه به مشخصه‌هایی چون ۱. علم و آگاهی و تخصص‌گرایی؛ ۲. مشارکت و کنشگری؛ ۳. اراده و اختیار؛ ۴. نهادسازی و انفکاک ساختاری و غیره آغاز شد و این راه و این جریان در حال تعمیق و تکمیل است.

امروزه، با اهمیت‌یافتن مردم و طرح اندیشه‌هایی چون دموکراسی، مردم‌سالاری دینی و جمهوری اسلامی و شکل‌گیری ساختارها و نهادهای جدیدی که جوهره آن ابتناء بر «توجه به خواست مردم» است، بحث بهتر شدن روزمره با توجه به موقعیت‌های جدید در حال تغییر و شرایطی چون وجود مراکز علمی، دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های فراوان، دانشجویان زیاد و جمعیت جوان و از همه مهم‌تر هوش بالای ایرانیان، اعتمادبه‌نفسی که به گذشته تمدنی تاریخ خود دارند و حکومت علاقه‌مند به ترقی و تکامل و افزایش قدرت در عرصه منطقه‌ای و جهانی و غیره بیشتر مورد نظر است.

پی‌نوشت

۱. رنسانس (renaissance) یا دوره نوزایی؛ جنبش فرهنگی بود که آغازگر دورانی از انقلاب علمی و اصلاحات مذهبی و پیشرفت هنری در اروپا شد. عصر نوزایش، دوران گذار بین سده‌های میانه و دوران جدید است. نخستین بار، فرانسوی‌ها واژه رنسانس را در قرن ۱۶ میلادی

به‌کاربردند. آغاز دوره نوزایش را در سده چهاردهم در شمال ایتالیا می‌دانند. این جنبش در سده پانزدهم میلادی، شمال اروپا را نیز فراگرفت. رنسانس یک تحوّل ۳۰۰ساله است که از فلورانس آغاز شد و در انگلستان پایان یافت.

۲. نکته شایان ذکر در این مورد این است که شروع تاریخ جدید در ایران به معنی مدرن‌شدن ایرانی‌ها نیست، بلکه به معنای در معرض مباحث نو مدرن قرارگرفتن است. نه این‌که همین‌که ما فهمیدیم باید مدرن شویم، پس در نتیجه مدرن شدیم.

۳. «دموکراسی» واژه‌ای یونانی است که از واژه «دمو» به معنی مردم و «کراتوس» به معنی حکومت است. دموکراسی یکی از گونه‌های ممکن حکومت است که در آن برخلاف حکومت‌های پادشاهی و اشرافی که حکومت در دست یک یا چند نفر است، حکومت از آن همگان یا به بیان دقیق‌تر، اکثریت یا حکومت به وسیله مردم حاکم است (هلد، ۱۳۸۴: ۱۴). واژه دموکراسی تاریخچه‌ای طولانی دارد و تقریباً همواره در تعریف نوعی از حکومت به‌کار رفته است که در آن قدرت سیاسی در اختیار اکثریت قرار دارد. این نوع حکومت درست در نقطه مقابل حکومت‌هایی است که در آن‌ها یا یک فرد حاکمیت را در دست دارد؛ مانند حکومت‌های پادشاهی یا استبدادی یا این‌که قدرت سیاسی در اختیار عده قلیلی است؛ مانند حکومت اشرافی یا الیگارشسی (جهان‌بخش، ۱۳۸۳: ۲۰). از بین تعاریف دموکراسی، می‌توان به این عبارت مشهور از «آبراهام لینکن» اشاره کرد: «دموکراسی یعنی حکومت مردم، از سوی مردم و برای مردم». از سوی دیگر، جیمز برایش در کتاب *دموکراسی نوین*، معنای دموکراسی را در مفهوم سنتی و دقیق‌تر آن چنین بیان کرده است: «این واژه بر حکومتی دلالت می‌کند که در آن اراده اکثریت شهروندان واجد صلاحیت، حاکم باشد» (همان: ۲).

۴. کتاب *نوم و تنظیمه* اثر ناظم‌الدوله میرزا ملکم از این نوع است.

۵. المُلک بیقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم.

۶. «الناس بامرائهم اشبه منهم بابائهم» یا «الناس علی دین ملوکهم» دو روایت است که در این زمینه آمده است.

۷. بالعدل قامت السموات و الارض.

۸. العدل عز الدین و قوه السلطان و فیه صلاح الخاصه و العامه (پیامبر اسلام(ص) به نقل از نظام‌الملک) یا آیه قرآن «والسمااء رفعها و وضع المیزان» (الرحمن: ۷).

۹. قطب‌الدین محمود شیرزای در سال‌های ۶۳۴ تا ۷۱۰ق زندگی می‌کرده است (شیرازی، ۱۳۶۹: ۴-۵).

۱۰. برای اطلاع بیشتر ← کربلایی، شیخ حسن (۱۳۷۷). *تاریخ دخانیه*، تصحیح رسول جعفریان، قم: الهادی؛ زنجانی، محمدرضا (۱۳۳۳). *تحریم تنباکو*، تهران: حسین مقدسی.

۱۱. ← تاریخ مشروطه ایران اثر احمد کسروی، تاریخ بیداری ایرانیان اثر ناظم الاسلام کرمانی، حیات یحیی مجلدات ۱ و ۲ اثر میرزا یحیی دولت‌آبادی، خاطرات حاج سیاح اثر حاج سیاح، تاریخ انقلاب مشروطیت اثر مهدی ملک‌زاده و دیگر منابع دست اول و دومی که در مورد این دوره خاص وجود دارد.

۱۲. ← دولت‌آبادی، حیات یحیی: ۹۳-۹۴ و ۱۴۱-۱۴۴ و ۲۷۷-۲۷۹.

۱۳. برای اطلاعات بیشتر ← مصدق، محمد (۱۳۸۰)، خاطرات و تأملات دکتر مصدق، به اهتمام ایرج افشار و غلامحسین مصدق، تهران: علمی؛ بیل، جیمز و ویلیام راجر لوئیس (۱۳۷۲)، مصدق، نفت و ناسیونالیسم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران: گفتار.

منابع

ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۶). مقدمه، ترجمه پروین گنابادی، تهران: علمی.
اشرف، احمد (۱۳۴۸). نظام فنودالی یا نظام آسیایی: نقد و نظری بر ویژگی‌های تاریخ ایران، تهران: جهان نو.
اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۰). تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تهران: خیام.
بشیریه، حسین (۱۳۸۱). درس‌های دموکراسی برای همه، تهران: نگاه معاصر.
بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۴). تاریخ بیهقی، مقدمه و توضیح منوچهر دانش‌پژوه، تهران: هیرمند.
پیرنیا، حسن (۱۳۷۳). تاریخ ایران باستان، تهران: دنیای کتاب.
جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۷). مثنوی هفت‌اورنگ، تحقیق و تصحیح جابلقا دادعلی‌شاه... [و دیگران]، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، مرکز مطالعات ایرانی.
جنکینز، کیت (۱۳۸۷). بازاندیشی تاریخ، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: آگاه.
جهانبخش، فروغ (۱۳۸۳). اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی در ایران (۱۹۵۳-۲۰۰۰) از بازرگان تا سروش، ترجمه جلیل پروین، تهران: گام نو.
حدیث انقلاب، جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران (۱۳۷۷). تهیه و تدوین دفتر مطالعات انقلاب اسلامی، تهران: الهدی.
حسینی فر، عبدالرحمن (۱۳۸۶). «درآمدی بر سیاست در فرهنگ مردم ایران»، فصلنامه فرهنگ مردم ایران، ش ۱۰.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۶۱). لغت‌نامه فارسی، تهران: دانشگاه تهران و مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۹۰). امثال و حکم، ج ۲، تهران: پارمیس.

دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۳۱). حیات یحیی، ج ۱ و ۲، تهران: ابن سینا.

دینوری، ابوحنیفه (۱۳۸۳). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.

زنجان، محمدرضا (۱۳۳۳). تحریم تنباکو، تهران: حسین مقدسی.

سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۷۲). گلستان، به کوشش خلیل خطیب‌رهر، تهران: صفی‌علی‌شاه.

سنائی، مجدودین آدم (۱۳۸۱). *مثنوی طریق‌التحقیق با تصحیحات، حواشی و تاریخ متن*، به کوشش بو اوتاس، ترجمه غلامرضا دهب، تهران: سروش.

سیف‌اللهی، سیف‌الله (۱۳۷۴). *اقتصاد سیاسی ایران*، تهران: المیزان.

شیرازی، قطب‌الدین (۱۳۶۹). *درةالتاج*، به اهتمام ماهدخت بانو همایی، تهران: علمی و فرهنگی.

صالح شیرازی (۱۳۴۹). *سفرنامه میرزا صالح شیرازی*، تدوین محمد اسدزاده، تهران: بی‌نا.

طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۴). *تاریخ‌الریسل و الملوک*، ترجمه صادق نشات، تهران: علمی و فرهنگی.

فارابی، ابونصر محمد (۱۳۶۱). *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران: کتابخانه طهوری.

فیرحی، داود (۱۳۷۸). *قدرت، دانش و مشروعیت*، تهران: نی.

فیرحی، داود (۱۳۸۴). *نظام سیاسی در اسلام*، تهران: سمت.

کدی، نیکی (۱۳۶۹). *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.

کربلایی، شیخ حسن (۱۳۷۷). *تاریخ دختانیه*، تصحیح رسول جعفریان، قم: الهادی.

کسروی، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: امیرکبیر.

کمالی اردکانی، علی‌اکبر (۱۳۸۲). «مردم‌سالاری در اندیشه متفکران مسلمان»، راهبرد، ش ۲۸.

گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۹). «آسیب‌شناسی آموزش تاریخ سیاسی»، پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ، س ۱، ش ۴.

گل‌محمدی، احمد (۱۳۹۰). «چیستی تاریخ سیاسی»، سخنرانی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

لمبتون، آن کترین و سواين فورد (۱۳۷۲). *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نی.

لوئیس، برنارد (۱۳۷۸). *زبان سیاسی اسلام*، ترجمه غلامرضا بهروز لک، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.

مجتهدی، کریم (۱۳۹۲). «ملاحظات درباره نهضت مشروطه ایران»:

<http://library.tebyan.net/newindex.aspx?pid=102834>

معین، محمد (۱۳۸۳). *فرهنگ معین*، تهران: امیرکبیر.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۳۲). *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران: ابن‌سینا.

نجفی، موسی (۱۳۸۱). *مدخلی بر تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام و ایران*، تهران: فراندیش.

نجفی، موسی (۱۳۸۲). *مراتب ظهور فلسفه سیاست در تمدن اسلامی*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

نظام‌الملک طوسی، حسن‌بن‌علی (۱۳۸۳). *سیرالملوک*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی.

هلد، دیوید (۱۳۸۴). *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: روشنگران.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). *استبداد، دموکراسی و نهضت ملی*، تهران: نشر مرکز.

وینر، فیلیپ پی (۱۳۸۵). *فرهنگ اندیشه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نی.

<http://www.thefreedictionary.com/people>

